

The Evaluation of Spinoza's Hermeneutic Theory

Mohammad Ali Bagheri¹, Mohammad Reza Bayat^{2}*

1. MA Graduate in Philosophy of Religion, Faculty of Theology and Islamic Studies, University of Tehran, Tehran, Iran
2. Associate Professor of the Philosophy of Religion, Faculty of Theology and Islamic Studies, University of Tehran, Tehran, Iran

(Received: January 4, 2021; Accepted: June 12, 2021)

Abstract

The need to offer a hermeneutic theory about the interpretation of the sacred scriptures is of great importance. In response to the inappropriate interpretations of the Bible, Baruch Spinoza, the Jewish theologian and philosopher, tried to give in a hermeneutic theory. In this article, first his hermeneutic theory is explained based on the role of the four main components of author, interpreter, text, and method and with reference to the works of Spinoza. Then, pointing out the difficulties of Spinoza's theory from his own viewpoint, his theory is compared to the traditional, modern, and postmodern approaches of hermeneutics. In this evaluation, although Spinoza's hermeneutic theory is classified as a traditional hermeneutic theory, it is shown that he has moved away from the traditional readings before him and has paved the way for the modern hermeneutic to some extent. Spinoza's attention to the effect of the interpreter's awareness of the context, beliefs, and the viewpoints of the authors of the Bible in the process of interpretation is among the positive points of his theory. However, some components of his theory such as the attribution of non-realism to the Biblical text, the recommendation to remove the viewpoints and beliefs of the interpreter, the sufficiency of understanding the Bible based on its epistemic principle, and the ignorance of many Biblical teachings cannot be defended.

Keywords: Spinoza, Bible, author, interpreter, hermeneutic theory.

*Corresponding Author: mz.bayat@ut.ac.ir

فلسفه دین، دوره ۱۸، شماره ۴، زمستان ۱۴۰۰
صفحات ۴۹۵-۵۱۸ (مقاله پژوهشی)

ارزیابی نظریه هرمنوتیکی اسپینوزا

محمدعلی باقری^۱، محمدرضا بیات^{۲*}

۱. دانش‌آموخته کارشناسی ارشد فلسفه دین، دانشکده الهیات و معارف اسلامی، تهران، ایران

۲. استادیار فلسفه دین، دانشکده الهیات و معارف اسلامی، دانشگاه تهران، تهران، ایران

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۱۰/۱۵؛ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۳/۲۲)

چکیده

نیاز به ارائه نظریه‌ای هرمنوتیکی درباره تفسیر متون مقدس اهمیت زیادی دارد. باروخ اسپینوزا الهی‌دان و فیلسوف یهودی نیز در واکنش به تفسیرهای ناروا از کتاب مقدس کوشیده است تا نظریه‌ای هرمنوتیکی ارائه دهد. در این مقاله ابتدا با تکیه بر نقش چهار مؤلفه اساسی مؤلف، مفسر، متن و روش در فرایند تفسیر، و با مراجعه به آثار اسپینوزا، نظریه هرمنوتیکی وی توضیح داده شده، سپس با اشاره به دشواری‌های نظریه اسپینوزا از دیدگاه خویش، نظریه او با رویکردهای هرمنوتیک سنتی، مدرن و پست‌مدرن مقایسه شده است. در ارزیابی، اگرچه نظریه هرمنوتیکی اسپینوزا ذیل رویکرد هرمنوتیک سنتی قرار داده شده، نشان داده شده است که با تقریرهای پیش از خود فاصله گرفته و تا حدودی راه را برای هرمنوتیک مدرن گشوده است. توجه اسپینوزا به تأثیر آگاهی مفسر از زمانه، باورها و دیدگاه‌های نویسندگان متن مقدس در فرایند تفسیر از نکات مثبت نظریه وی به حساب آمده، ولی برخی مؤلفه‌های نظریه وی مانند ناواقع‌گرایی متن مقدس، توصیه وی به کنار نهادن دیدگاه‌ها و باورهای مفسر، خودبستگی فهم کتاب مقدس با تکیه بر اصل معرفتی آن، نادیده گرفتن بسیاری از آموزه‌های کتاب مقدس غیرقابل دفاع دانسته شده است.

واژگان کلیدی

اسپینوزا، متن مقدس، مؤلف و مفسر، نظریه هرمنوتیکی.

۱. مقدمه

تبيين نسبت میان کتاب مقدس و دانش‌ها و تجربه‌های بشری، از مسائل اساسی برای فیلسوفان، الهیات‌دانان و مفسران کتاب مقدس بوده، زیرا از یک سو، فلسفه، عرفان و در دوره معاصر، علوم انسانی بر تفسیر کتاب مقدس تأثیر زیادی داشته است و از سوی دیگر، کتاب مقدس منبع اساسی آنان بوده است که باید به فهم درستی از آن برسند. بنابراین، اتخاذ هر گونه رویکردی درباره نسبت میان کتاب مقدس و دانش‌ها و تجربه‌های بشری نیازمند سازوکاری است که بتوان به مدد آن تفسیر قابل دفاعی از کتاب مقدس ارائه کرد و این سازوکار نظریه هرمنوتیکی است که با تکیه بدان می‌توان به فهم درستی از کتاب مقدس دست یافت. ارائه هر گونه تفسیر از کتاب مقدس به نوع نظریه‌ای هرمنوتیکی درباره فهم کتاب مقدس وابسته است، زیرا بدون آن نه می‌توان از هیچ تفسیری از متون مقدس دفاع کرد نه آنها را نقد کرد. در نگاه کلی می‌توان رویکردهای هرمنوتیکی را به رویکردهای سنتی، مدرن و پست‌مدرن تقسیم کرد که نقش هریک از چهار مؤلفه اساسی ۱. متن، ۲. مؤلف، ۳. مفسر و ۴. روش در فرایند تفسیر متن مقدس را توضیح می‌دهند، اما ذیل هریک از رویکردها نظریه‌های هرمنوتیکی قرار دارند که به‌رغم باور به نقش هریک از مؤلفه‌های مذکور در یک رویکرد هرمنوتیکی، چگونگی نقش آنها را تبیین می‌کنند. در این مقاله با توضیح نظریه هرمنوتیکی اسپینوزا با تکیه بر نقشی که وی برای مؤلفه‌های مذکور قائل است^۱، به مقایسه آن با دیگر نظریه‌های هرمنوتیکی و بررسی آن خواهیم پرداخت. به نظر می‌رسد که نظریه وی نکات شایان توجهی دارد که حتی در دوران معاصر نیز مفید خواهد بود. توجه به نظریه هرمنوتیکی وی و ارزیابی آن موجه به نظر می‌رسد. پیش از توضیح نظریه هرمنوتیکی اسپینوزا، به نظریه‌های هرمنوتیکی غالب در زمان وی اشاره می‌کنیم تا بهتر بتوان نظریه وی را فهم کرد.

۱. اسپینوزا دیدگاه‌های خویش را تحت عنوان نظریه هرمنوتیکی ارائه نکرده است، ولی می‌توان از دیدگاه‌های وی درباره نقش مؤلف، مفسر، متن و روش در فرایند تفسیر نظریه‌ای هرمنوتیکی ارائه داد. در ارائه نظریه هرمنوتیکی وی با تکیه بر نقش مؤلفه‌های مذکور در فرایند تفسیر از کتاب عوامل فهم متن در دانش هرمنوتیک و علم اصول استنباط از دیدگاه پل ریکور و محقق اصفهانی اثر سید حمیدرضا حسنی الهام گرفته شده است.

۲. نظریه‌های هرمنوتیکی پیش از اسپینوزا

اگرچه اسپینوزا در ارائه نظریه هرمنوتیکی خویش تحت تأثیر متفکرانی مانند ابن میمون (۱۲۰۴-۱۱۳۸)^۱، هابز (۱۶۷۹-۱۵۸۸)^۲، ابن عزرا (۱۱۶۷-۱۰۸۹)^۳، ایزاک لایپر (۱۶۷۶-۱۵۹۶)^۴ و بن اسرائیل (۱۶۵۷-۱۶۰۴)^۵ بوده، برخلاف آنان توانسته است نظریه‌ای هرمنوتیکی سازواری برای فهم کتاب مقدس ارائه کند (Curley, 1994: 69-76). وی در انتهای فصل هفتم از رساله *الهی سیاسی* به نقد و بررسی دیدگاه‌های تفسیری رایج در روزگار خویش پرداخته است. انتقادهای وی بیانگر اطلاع عمیق وی از سنت یهودی و آثار متفکران پیش از خویش و آشنایی با دستور زبان و ادبیات عبری است. بنابر باور براون (۲۰۰۲-۱۹۱۳)^۶، اسپینوزا در صدد بوده است تا با ارائه نظریه هرمنوتیکی خود میان سه زبان رایج در زمان خود یعنی ۱. زبان فلسفه که خود و دکارت آغازگران آن در دوره مدرن بودند، ۲. زبان قدرت که هابز و ماکیاولی پیشروان آن بودند و ۳. زبان دین که در سنت یهودی-مسیحی تبلور یافته بود، نوعی مفاهمه ایجاد کند (Brown, 1986: 196). گوتلیب (۱۹۴۷) نیز بر این باور است که هدف اسپینوزا از ارائه نظریه هرمنوتیکی این بوده است که نشان دهد الهیات‌دانان نباید خود را مفسر بلامنازع متون مقدس بدانند و تنها برداشت خود از متن مقدس را معتبر بدانند (Gottlieb, 2007: 288).

۲.۱. دیدگاه آگوستین

آگوستین^۷ (۴۳۰-۳۵۴) تحت تأثیر نگاه افلاطونی، در نظریه اشراق یا فیض الوهی خویش بر این باور بود که لازمه سعادت حکمت و لازمه حکمت معرفت حقیقی است و معرفت حقیقی تنها با معرفت کامل به حقایق اشیا به دست می‌آید و معرفت کامل به حقایق اشیا نیز به مدد دستیابی به مُثُل و سرنمون‌های ثابت و ازلی اشیا حاصل می‌شود که در ذهن خدا

1. Maimonide
2. Thomas Hobbes
3. Ibn Ezra
4. Issac La Peyrere
5. Menasseh Ben Israel
6. Norman O. Brown
7. Augustin

وجود دارند و دستیابی بدان نیز تنها به کمک فیض الهی که ذهن و ضمیر انسان را روشن کرده باشد، تحقق می‌یابد. استدلال او در دفاع از ضرورت وجود فیض الهی این است که حقایق هستی تغییرناپذیرند و تنها با تکیه بر حقیقتی تغییرناپذیر می‌توان آنها را شناخت، زیرا باید تناسبی میان آنها برقرار باشد. اما، عقل انسان تغییرپذیر است و تنها قادر به درک امور متغیر و فانی است و نمی‌تواند تمام حقایق هستی را به‌تنهایی بشناسد. بنابراین، معرفت‌های انسانی مانند معرفت حسی به‌تنهایی ارزش معرفتی ندارند و نمی‌تواند معلوماتی از حقیقت اشیا در اختیار انسان قرار دهد، زیرا هم متعلق معرفت و هم ابزار معرفت متغیر و غیرثابت‌اند و در نتیجه، نمی‌توانند به سعادت انسان کمک کنند، بلکه فیض الهی باید به عقل انسان کمک کند تا بتواند این حقایق را بشناسد (کاپلستون، ۱۳۹۱: ۹۶-۸۲). طبق دیدگاه وی، اگر کتاب مقدس را یکی از حقایق ازلی و ابدی در ذهن خدا بگیریم که بر ما آشکار شده است، می‌توان گفت که دستیابی به فهم آن در گرو فیض خداست که مفسر با دلی سرشار از ایمان به وی بدان دست می‌یابد.

به باور اسپینوزا، اولاً نه تنها هیچ نشانه‌ای از فیض الهی در تفسیرهای این دسته از مفسران وجود ندارد، بلکه تفسیر آنان از کتاب مقدس چیزی جز حدس و گمان‌هایی مطابق با پیش‌داوری‌های مفسران از کتاب مقدس نیست. به باور وی، حتی اگر تأثیر فیض الهی در تفسیر آیات کتاب مقدس را بپذیریم، هیچ معیاری وجود ندارد تا با تکیه بدان بتوان نشان داد که چه تفسیری متکی بر عقل مفسر و چه تفسیری تحت تأثیر فیض الوهی ارائه شده است؛ ثانیاً نباید دشواری‌های متن مقدس را در معانی پنهانی دید که تنها به مدد فیض الهی می‌توان بدان دست یافت، زیرا بسیاری از جزئیات دقیق وقایع تاریخی و شرایط جغرافیایی داستان‌های کتاب مقدس و وضعیت سیاسی قوم بنی‌اسرائیل در زمان موسی و انبیا و پادشاهان پس از او و حتی معانی لغات و دستور زبان عبری باستان در طول زمان از بین رفته و همین نکات فهم بسیاری از فقرات کتاب مقدس را با مشکل مواجه ساخته است (Spinoza, 2007: 112)؛ ثالثاً به باور

۱. این اثر به فارسی ترجمه شده است: اسپینوزا، بندیکت، رساله‌ی الهی-سیاسی، ترجمه‌ی علی فردوسی، سهامی انتشار، ۱۳۹۶.

اسپینوزا، طبق این دیدگاه، فیض الهی تنها مؤمنان را در برمی‌گیرد، اما مخاطبان اولیه انبیا در بیشتر موارد، غیرمؤمنان و کافرانی بوده‌اند که مشمول این فیض نمی‌شدند. از این رو معقول نیست پیامبران در کتاب‌های خویش کسانی را مخاطب خود قرار داده باشند که قادر به فهم سخنان ایشان نبوده‌اند. اگر بگوییم سخنان انبیا ناظر بر انسان‌ها بعد از ایمان آوردن آنان است، باید بپذیریم که رسالت انبیا بی‌فایده و عبث بوده است، زیرا نمی‌توانستند با هیچ انسانی پیش از ایمان آوردن وی مفاهمه کرده و وی را به راه ایمان هدایت کنند و اگر بگوییم سخنان انبیا قبل از ایمان آوردن ایشان بوده و برای آنان قابل فهم بوده است، زیرا درصدد بودند تا آنان را به راه راست هدایت کند، دیدگاه آگوستین و عارفان قبالیی نادرست خواهد بود (Spinoza, 2007: 112). البته انتقاد اسپینوزا تنها ناظر بر آگوستین نیست، بلکه پیروان مکتب عرفانی قبالا در سنت یهودیت را هم در برمی‌گیرد، زیرا ایشان هم معتقدند به مدد اشراق الهی قادر به کشف حقایق و رموز کتب مقدس هستند.

۲.۲. دیدگاه فریسیان

فریسیان در یهودیت بر این باورند که در تفسیر کتاب مقدس باید از سنت تفسیری پیروی کرد که از حضرت موسی (ع) شروع شده و با انبیای دیگر تداوم یافته است و در همه زمان‌ها و مکان‌ها معتبر است و چارچوبی برای ارزیابی درستی و نادرستی فهم کتاب مقدس است. در الهیات کاتولیک مسیحی نیز اعتبار تفسیر کتاب مقدس وابسته به کلیسای کاتولیک است که از هر گونه خطایی در امان است. به نظر اسپینوزا، اگرچه پیدایی این سنت تفسیری در تاریخ الهیات یهودی، تا حدی قابل فهم است، زیرا شریعت در قوم موسی (ع) قوانین برای یک ملت بود و بنابر مصلحت، تفسیر قوانین باید در دست مرجع خاصی باشد تا هر کسی نتواند در این وادی قدم بگذارد؛ اما اولاً غلبه این نگاه یعنی کارکرد شریعت در جامعه به‌عنوان قانون، در میان یهودیان و سپس بین مسیحیان موجب شد تا دین را با شریعت یکی بگیرند و در نتیجه، سنت کاهن بزرگ در یهودیان و پاپ در مسیحیان به‌عنوان مرجعی برای فهم کل ابعاد دین هم به‌کار گرفته شود؛ ثانیاً به باور وی، ادعای فریسیان درباره تداوم سنت تفسیری تا انبیا پس از حضرت موسی (ع) نادرست

است، زیرا با مراجعه به کتاب مقدس می‌توان نشان داد که در طول تاریخ و قرن‌ها پس از حضرت موسی (ع) شورایی از فریسیان معبد دوم دست به تنقیح و گزینش کتاب مقدس زده‌اند. تا پیش از مکابیان هیچ قانونی از کتاب مقدس نهادینه نشده بوده است؛ ثالثاً بعضی آموزه‌های دینی مانند زندگی پس از مرگ وجود دارد که صدوقیان به آن اعتقادی نداشتند. از این‌رو این‌طور نیست که سنتی مستمر از ابتدای یهودیت وجود داشته باشد که تمام متدینان یهودی بدان باور داشته و به آن پایبند بوده‌اند، بلکه این سنت در طول تاریخ و بر اثر گذر حوادث شکل گرفته است (Spinoza, 2007: 153). درباره سنت مسیحی و پیدایش دستگاه پاپ در رم نیز شواهد تاریخی نشان می‌دهد که بسیاری از مسیحیان اولیه آن را قبول نداشتند (Spinoza, 2007: 105)؛ رابعاً به گمان اسپینوزا دین از جنس شریعت و قانون نیست، زیرا شریعت از آن‌رو که ناظر بر برقراری نظم و نسق در جامعه است، با زور و قهر ارتباط مستقیم دارد، ولی اگر دین را به معنای آموزه‌هایی از کتاب مقدس بگیریم که تنها در صدد تقویت ارزش‌های اخلاقی و صفای باطن انسان‌هاست، نه با زور و قهر به دست می‌آید، نه برای فهم آن نیازی به مرجع خاصی است، بلکه برعکس، تک‌تک افراد حق دارند به مدد نور طبیعی عقل خویش کتاب مقدس را تفسیر و درباره آن داوری کنند (Spinoza, 2007: 116).

۳.۲. دیدگاه ابن‌میمون

ابن‌میمون معتقد است که اولاً انبیا درباره تمام مسائل فلسفی توافق داشتند و متألهان و فیلسوفان متبحری بودند؛ ثانیاً کتاب مقدس را نمی‌توان با تکیه بر خود کتاب مقدس فهمید، زیرا کتاب مقدس دارای هیچ استدلالی نیست و تعاریف روشنی از مفاهیم خویش ارائه نکرده است و باید با تکیه بر ادله عقلی آنها را فهمید؛ ثالثاً مفسران باید کتاب مقدس را با تکیه بر پیش‌داوری‌های خود تفسیر کنند. از این‌رو باید معانی ظاهری آیات را به‌گونه‌ای تفسیر کنند که با پیش‌داوری‌های آنان سازگار باشد. به همین سبب، وی بر این باور است که آیات کتاب مقدس را باید طوری تفسیر کرد که عاری از هیچ نکته غیرعقلانی باشد. پیش‌فرض ابن‌میمون این است که آیات کتاب مقدس با دیدگاه‌های مسلم عقل انسان

سازگار است و در نتیجه، نباید گمان برد که آیاتی در کتاب مقدس هست که خلاف دیدگاه‌های مسلم عقلی انسان است. وی معتقد است که در کتاب *دلالة الحائرين* یا *هدایت سرگشتگان* خود درصدد است تا دو گروه را هدایت کند، یکی گروهی را که از یک سو، به دین و شریعت ملتزم‌اند و از سوی دیگر، تحت تأثیر دیدگاه‌های فلسفی و علمی میان دین و عقل ناسازگاری می‌بینند و به‌رغم اینکه التزام آنان به دین سبب شده است تا دیدگاه‌های فلسفی و علمی را کنار بگذارند تا به‌نوعی آرامش دست یابند، ولی همچنان دچار سرگشتگی‌اند. گروه دیگر کسانی‌اند که معنای ظاهری آیات را حجت می‌دانند و همیشه معنای ظاهر آیات کتاب مقدس کافی می‌دانند و اعتباری برای باطن آیات قائل نیستند. به باور وی، این گروه نیز در جمع بین ظواهر و بواطن آیات سرگشته‌اند، ولی باید بدانند این آیات دارای حقایقی‌اند که با تکیه بر ظاهر آنها نمی‌توان بدان‌ها دست یافت (ابن‌میمون، ۱۱۹۰: ۶). به باور ابن‌میمون، اگر از ظاهر کتاب مقدس این نکته برداشت شود که گویی خدا جسم دارد، ولی برای جسمانی نبودن خدا دلیلی عقلی در دست داشتیم، باید از معنای ظاهری این آیات دست برداریم و همه را حمل بر مجاز کنیم. اما اگر کتاب مقدس مؤید این بود که مثلاً عالم حادث است و استدلالی عقلی هم بر قدم عالم در دست نداشتیم، می‌توانیم و باید آیات کتاب مقدس را به معنای ظاهری‌شان بگیریم (ابن‌میمون ۱۱۹۰: ۳۵۰). اگر این سخن ابن‌میمون را بخواهیم با ادبیات فلسفه دین معاصر بیان کنیم، باید بگوییم به نظر وی، در کتاب مقدس دست‌کم، نباید گزاره‌ای عقل ستیز وجود داشته باشد (Spinoza, 2007: 113).

انتقاد اول اسپینوزا به ابن‌میمون این است که لازمه دیدگاه ابن‌میمون عدم امکان معرفت به آیات کتاب مقدس است، زیرا تنها با ادله عقلی می‌توان به آیات کتاب مقدس معرفت پیدا کرد، ولی بیشتر آیات کتاب مقدس با استدلال‌های عقلی اثبات‌شدنی نیستند. از این‌رو نمی‌توان به آیات کتاب مقدس معرفت پیدا کرد، ثانیاً دیدگاه وی مستلزم این است که مردم عادی که از استدلال‌های فلسفی اطلاعی ندارند، باید برای فهم کتاب مقدس منتظر اعلام نظر فلاسفه و الهیات‌دانان باشند تا ایشان تمام گزاره‌های عقل ستیز و عقل‌گریز را

مشخص کنند و این لازمه هم پذیرفتنی نیست، ثالثاً اگر دیدگاه اسپینوزا درباره تفسیر کتاب مقدس با تکیه بر پیش فرض‌های مفسر را بپذیریم، باید بخش اعظم کتاب مقدس را که استدلال‌ناپذیرند، کنار گذاشت (Spinoza, 2007: 112-115). البته اسپینوزا با ابن‌میمون در زمینه‌های گوناگونی مانند تصور از خدا و تصویری که از جهان و انسان ارائه می‌دهد، نیز با همدیگر اختلاف نظر دارند و انتقادهای وی به نظریه هرمنوتیکی ابن‌میمون مانند توافق انبیا درباره تمام مسائل فلسفی، تفسیر کتاب مقدس با تکیه بر ادله عقلی، تکیه مفسر بر پیش فرض‌های خویش در تفسیر کتاب مقدس، لزوم ارائه تفسیری سازگار با استدلال‌های عقلی از آیات، هم از ثمرات اختلاف‌نظرهای اساسی آنان در زمینه‌های مذکور است (Diamond, 2011: 321).

۳. نظریه هرمنوتیکی اسپینوزا

در این بخش نظریه هرمنوتیکی اسپینوزا را با تکیه بر نقش هریک از چهار مؤلفه اساسی در فرایند تفسیر توضیح خواهیم داد تا بتوان نشان داد که اولاً نظریه وی را در کدام‌یک از رویکردهای هرمنوتیکی می‌توان جای داد؛ ثانیاً وجوه اختلاف و اشتراک آن با تقریرهای رقیب آن چیست. همان‌طور که بیان خواهد شد، اگرچه نظریه هرمنوتیکی اسپینوزا ناظر بر فهم متون مقدس است، با توجه به دیدگاه‌ها و ادله وی می‌توان نظریه هرمنوتیکی اسپینوزا را ناظر بر فهم تمام متون و نظریه هرمنوتیکی فراگیر شمرد. اگرچه نظریه هرمنوتیکی وی را می‌توان ذیل رویکرد هرمنوتیکی سنتی جای داد، اولاً خوانش جدیدی از آن ارائه کرده است؛ ثانیاً به رویکرد هرمنوتیکی مدرن نزدیک شده است؛ ثالثاً اگرچه ممکن است از برخی دیدگاه‌های وی نتوان دفاع کرد، تلاش‌های وی به مثابه یک الهیات‌دان بیانگر نگاه عمیق وی به راه‌حل مواجهه با تفسیرهای ناروا از متن مقدس است.

۳.۱. مؤلف

وی مانند اسلاف خویش بر این باور است که در فهم متن مقدس باید درصدد فهم معنایی باشیم که نویسندگان کتاب مقدس اراده کرده‌اند، اما نکته اساسی در نظریه اسپینوزا این

است که وی معتقد است که اولاً تنها می‌توان به معنای ظاهری^۱ آیات کتاب مقدس دست یافت و معنای ظاهری آیات لزوماً با مراد جدی نویسندگان کتاب مقدس یکی نیست. از این رو تنها می‌توان مراد جدی نویسندگان کتاب مقدس را حدس زد، زیرا میان معنای ظاهری آیات و مراد جدی نویسندگان فاصله‌ای است که نمی‌توان به مدد ادلهٔ زبانی بدان دست یافت و باید از ادلهٔ دیگری کمک گرفت، زیرا همان‌طور که ننسی کی لوین^۲ معتقد است، اسپینوزا عواملی مانند ۱. از بین رفتن معنای واژگان در طول زمان، ۲. وابستگی معنایی مفاهیم به مراد نویسندگان و تغییر آنها در طول زمان و ۳. خطا در بازنمایی زبان را که از لوازم هر زبانی است، مانع دستیابی به فهم مراد نویسندگان کتاب مقدس می‌داند و به همین سبب، توصیه می‌کند که مفسران باید از زمانه، باورها و دیدگاه‌های نویسندگان متن مقدس هم اطلاع داشته باشند و از تفسیر کتاب مقدس با تکیه بر پیش‌داده‌ها و یافته‌های عقلی خود پرهیز کنند (Levene, 2004: 119)؛ ثانیاً حتی اگر حدس مفسر صائب هم باشد و معنای ظاهری کتاب مقدس با مراد جدی نویسندگان کتاب مقدس هم یکی باشد، مستلزم مطابقت آنها با واقع نیست، زیرا ذهن نویسندگان کتب مقدس یا انبیا با ذهن روح القدس یکی نیست (Spinoza, 2007: 105). ذهن روح القدس که همان ذهن یا عقل خداست، دربردارندهٔ تمام حقایق عالم و بدون شک، مطابق با واقع است. اما ذهن انبیا یا نویسندگان کتاب مقدس، لزوماً چنین نیست، زیرا به باور وی، هدف از نگارش کتاب مقدس انتقال حقایق امور نبوده، بلکه انتقال تجربه‌های انبیا بوده است و تجربه‌های انبیا به‌شدت با فرهنگ و پیش‌دانسته‌های ایشان آمیخته است و در نتیجه، لزوماً بیانگر عالم واقع نیست (Spinoza, 2007: 30).

اگرچه نظریهٔ وی مانند هرمنوتیک سنتی هدف اساسی را دستیابی به مراد جدی مؤلف

1. verbal

به نظر می‌رسد که ترجمهٔ این واژه به «ظاهری» مناسب‌تر و گویاتر است، زیرا با توجه به دیدگاه‌های اسپینوزا می‌توان گفت که وی بر این باور است که تنها به آنچه از ظاهر آیات می‌فهمیم، می‌توان دست یافت و لزوماً ظاهر آیات با مراد جدی نویسندگان کتاب مقدس هم یکی نیست.

2. Nancy K. Levene

می‌داند، به نظریه هرمنوتیک مدرن در شلایرماخر نزدیک می‌شود، زیرا شلایرماخر معتقد بود که مفسر برای دستیابی به معنای متن یا مراد جدی مؤلف باید ذهنیت وی را بازسازی کرده و بدان نزدیک شود و اسپینوزا نیز بر اطلاع مفسر از زمانه، باورها و دیدگاه‌های نویسندگان متن مقدس تأکید می‌کند. البته نظریه هرمنوتیکی اسپینوزا درباره نقش مؤلف با نظریه هرمنوتیکی پست‌مدرن فاصله دارد، زیرا در هرمنوتیکی پست‌مدرن مؤلف تقریباً کنار گذاشته شده است، ولی در نظریه اسپینوزا همچنان نقش اساسی دارد.

۳.۲. مفسر

اسپینوزا مانند اسلاف خویش نقش چندانی برای مفسر در فرایند تفسیر قائل نیست و بر این باور است که مفسر باید دیدگاه‌ها و پیش‌فرض‌های خویش را در تفسیر متن مقدس کنار بگذارد، وگرنه دچار بدفهمی خواهد شد. به نظر وی، مفسر علاوه بر اطلاع از اصول و قواعد زبانی باید از علائق، باورها و شخصیت نویسندگان متن مقدس اطلاع کافی داشته باشد تا بتواند مراد جدی مؤلف را از درون متن مقدس کشف کند (Spinoza, 2007: 99-102). او به این نکته توجه کرده بود که تکیه تنها به متن و غفلت از شرایط زمانی و مکانی و فرهنگی مؤلفان متون مقدس، نه تنها نمی‌تواند به فهم درستی از متون مقدس کمک کند، بلکه موجب بدفهمی و گاه خرافه می‌شود. در ابتدای فصل هفتم رساله معتقد است که مفسران روزگار وی روش درستی برای فهم متون مقدس ندارند (Spinoza, 2007: 98). از سوی دیگر، به باور وی، روند جمع‌آوری کتاب مقدس و فرایند قانونی‌سازی بعضی متون، فرایندی به شدت قابل مناقشه است و مفسر باید تلاش کند تا ۱. نقل به معنایی که در طول تاریخ از این باورها شده است، ۲. روش‌هایی که در نگارش متون مقدس به کار رفته است و در نهایت، ۳. معیارها و حتی سلیقه‌هایی را که در گزینش متون مقدس به کار گرفته شده است، بررسی کند تا بتواند به معنای درست متن مقدس دست یابد (Spinoza, 2007: 99).

دیدگاه اسپینوزا درباره نقش مفسر در فرایند تفسیر پا را از هرمنوتیکی سنتی فراتر گذاشته است، زیرا در واقع، لازمه رویکرد هرمنوتیک سنتی بی‌توجهی به نقش پیش‌فرض‌های مفسر در فرایند تفسیر است، گویی مفسر تنها نقش ابزار و واسطه دستیابی به مراد جدی مؤلف

است، ولی در نظریه هرمنوتیکی اسپینوزا تصریح شده است که مفسر نباید دیدگاه‌ها و پیش‌فرض‌های خویش را در فرایند تفسیر دخالت دهد. به همین سبب، نظریه هرمنوتیکی اسپینوزا در این مؤلفه نیز به هرمنوتیکی مدرن نزدیک شده است، زیرا در نظریه هرمنوتیکی مدرن بر نقش مؤلف و بازسازی ذهنیت مؤلف تأکید زیادی شده و نقش مفسر در فرایند تفسیر نادیده گرفته شده است، به گونه‌ای که می‌توان تأکید اسپینوزا بر توجه مفسر به علایق، باورها و شخصیت نویسندگان متن مقدس را تا حدود زیادی همان انگاره بازسازی ذهنیت مؤلف در نظریه شلایرماخر شمرد. اما نظریه هرمنوتیکی اسپینوزا مانند دو رویکرد هرمنوتیکی سنتی و مدرن با رویکرد هرمنوتیکی پست‌مدرن فاصله زیادی دارد، زیرا در هرمنوتیک پست‌مدرن مفسر نمی‌تواند از افق و سنت هرمنوتیکی خویش درآید، بلکه در واقع، با تکیه بر افق هرمنوتیکی خویش به متن مقدس می‌نگرد یا به تعبیر دیگر، به جای توجه به علایق، باورها و شخصیت نویسندگان متون مقدس به علایق، باورها و شخصیت خویش توجه می‌کند. از این رو توجه به علایق، باورها و شخصیت نویسندگان متون مقدس یا به تعبیر شلایرماخر، بازسازی ذهنیت نویسندگان متون مقدس غیرممکن است.

۳.۳. متن مقدس

به باور وی، فهم متن مقدس مانند فهم طبیعت یک حوزه بسته و خودبسته است، به این معنا که همان‌طور که در فهم طبیعت، انسان تنها با تکیه بر قوانین طبیعت می‌تواند به فهم پدیده‌ها و اشیای طبیعی دست یابد و نباید هیچ عامل غیرطبیعی را دخالت دهد، در فهم متن مقدس هم باید با اطمینان از اصالت تاریخی و وثاقت روایی متن مقدس تنها با مراجعه به خود متن و نه مراجعه به هیچ منبع دیگری آیات را تفسیر کرد (Spinoza, 2007: 98-99). وی بر این باور است که اصل بستار^۱ را نباید تنها در طبیعت اعمال کنیم، بلکه باید آن را درباره متن مقدس نیز جاری کنیم. وی با تفکیک بین حقیقت و معنا نتیجه می‌گیرد که در طبیعت در پی کشف و فهم حقایق طبیعی و در متن مقدس درصدد کشف و فهم

معنایی هستیم که در ذهن نویسندگان و انبیا وجود داشته است (Levene, 2004: 118). این دیدگاه وی درباره متون مقدس برخاسته از دیدگاه او نسبت به جهان و طبیعت است. به نظر اسپینوزا، جهان از بی‌نهایت علل و معالیل تشکیل شده است و در نتیجه، هر رخدادی در آن علتی دارد و همان رخداد منشأ و علت پدیده دیگری است و این سلسله تا بی‌نهایت ادامه دارد (Spinoza & Ethics, 2009: 42).^۱ از سوی دیگر، وی جهان را به حالت‌های بعددار و فکر دار تقسیم می‌کند که بیانگر دو صفت شناخته‌شده فکر و بعد خداست (Spinoza & Ethics, 2009: 71-72). این دو بعد از نظر هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی از همدیگر مستقل‌اند و از همین رو، باید برای شناخت اشیای بعددار تنها به سلسله علل بعددار و قوانین فیزیکی و برای شناخت حالت‌های فکری به قوانین حاکم بر این حالات توجه کرد (Wolfson, 1934: 232). بنابراین، کتاب مقدس نیز به‌مثابه پدیده‌ای فیزیکی است که حقایق نهفته در آن نیز معانی‌ای است که در ذهن انبیا بوده است.

از سوی دیگر، به باور وی، محتوای کتاب مقدس پر از روایت‌های تاریخی و داده‌های وحیانی به‌خصوص معجزاتی است که فراتر از شناخت عقل بشری است، زیرا بسیاری از داده‌های وحیانی متناسب با باورهای انبیا ارائه شده است و انسان‌های عادی نمی‌توانند با تکیه بر فهم عادی خویش آن را بفهمند. از این رو برای شناخت کتاب مقدس باید در خود کتاب جست‌وجو کرد و نمی‌توان از هیچ منبع معرفتی دیگری در فهم آن کمک گرفت (Spinoza, 2007: 99). اسپینوزا برخلاف ابن‌میمون بر این باور است که مفسر با تکیه بر دیدگاه‌های عقلی، فلسفی و علمی زمانه خود یا به تعبیر وی، داده‌های پیشینی غیرمتنی نباید آیات کتاب مقدس را تفسیر کند، وگرنه به خطای در فهم متن مقدس کشیده خواهد شد. بنابراین، طبق اصل بستار معرفتی متن مقدس، اولاً باید تمام آیات و کلمات کتاب مقدس درباره هر موضوعی را به مدد آیات دیگر فهمید و معنای سازواری از آن را

۱. این اثر به فارسی ترجمه شده است: اسپینوزا، بندیکت، اخلاق، ترجمه محسن جهانگیری، نشر دانشگاهی، چ نهم، ۱۳۹۷.

استخراج کرد تا به تفسیری از یک متن خاص از کتاب مقدس دست یافت که با معانی قسمت‌های دیگر متن مقدس سازگاری داشته باشد (Levene, 2004: 127)؛ ثانیاً به باور وی، ما تنها می‌توانیم به معنای ظاهری آیات دست یابیم و نباید از معنای ظاهری آیات دست بکشیم، مگر آنکه در خود متن شواهد و قرائنی را بیابیم تا مجاز باشیم که از آن دست برداریم و گرنه، حتی اگر معنای غیرظاهری بیشترین سازگاری را هم با یافته‌های عقلی داشته باشد، نباید از معنای ظاهری دست برداشت. به عبارت دیگر، در فهم کتاب مقدس باید درصدد کشف معنای ظاهری آیات باشیم و تنها با وجود قرائن و شواهد در متن مقدس هم می‌توان به معنای ظاهری دست یافت و هم از آنها دست برداشت. به باور وی، حتی اگر معنای ظاهری آیه‌ای از کتاب مقدس با یافته‌های عقلی سازگار بود، ولی در کتاب مقدس برای آن آیه معانی دیگری وجود داشته باشد که غلبه بیشتری دارد، باید معنای ظاهری را بگیریم، حتی اگر با یافته‌های عقل ناسازگار باشد (Spinoza, 2007: 100). بنابراین، وی معتقد است نباید با تکیه بر یافته‌های عقلی از معنای ظاهری این گفته حضرت موسی که خدا آتش سوزنده است (کتاب مقدس، تثنیه، باب ۴، آیه ۲۴) یا حتی معنای ظاهری اوصاف انسانی مانند غیور برای خداوند (کتاب مقدس، تثنیه، باب ۴، آیه ۲۴) دست بکشیم، بلکه باید با مراجعه به خود متن مقدس از ظاهر لفظ «آتش» صرف‌نظر کنیم، زیرا حضرت موسی (ع) در جای دیگر در کتاب مقدس گفته است که خدا شبیه هیچ چیز دیگری نیست. وی نه با مفسران سنتی متون مقدس موافق بود که معتقد بودند امکان ندارد متون مقدس با یافته‌های عقلی یا علوم تجربی در تناقض باشد، نه با گالیله هم‌رأی بود که در مواجهه با تناقضات ظاهری آنها با یکدیگر، دست به تفسیر و تأویل متن مقدس می‌زد، بلکه اسپینوزا معتقد بود الهیات و فلسفه یا علم سنجش‌ناپذیرند^۱، یعنی نمی‌توان آنها را با یکدیگر سنجید. در نتیجه، او ناسازگاری میان معانی ظاهری و حتی معانی‌ای را که برخاسته از ذهن انبیاست با یافته‌های علمی/فلسفی کاملاً ممکن می‌دانست. به همین سبب نیز، با تأویل متون کتاب مقدس به شدت مخالف و معتقد بود محتوای کتاب مقدس باید با

خودش سنجیده شود و معانی آیات را نیز تنها با مقایسه آیات مختلف کتاب مقدس نه پیش‌داوری‌های علمی و فلسفی باید فهمید (Rudavsky, 2001: 621,624). البته اسپینوزا به‌رغم تأکید بر اصل بستر معرفتی کتاب مقدس، بسیاری از پیش‌فرض‌های هرمنوتیک سنتی درباره سرشت کتاب مقدس را مانند توقیفی بودن تک‌تک آیات کتاب مقدس و ترتیب آنها، خطاناپذیری^۱ کتاب مقدس با تکیه بر تأیید روح‌القدس از نویسندگان هنگام نگارش کتاب مقدس، باور به هدایت‌گری تک‌تک آیات کتاب مقدس و ورود کتاب مقدس در تمامی شئون فردی و اجتماعی و معاملات و حتی زیست سیاسی و علمی انسان‌ها را نمی‌پذیرد.

اسپینوزا در دو فصل مستقل از رساله معتقد است سخنان پیامبران در متون مقدس محصول تخیلات ایشان در فرایند تلقی وحی است. وی معتقد است که هرچند ما هرگز از چند و چون این فرایند سر در نمی‌آوریم، ولی از کتاب مقدس می‌توان فهمید که آیات کتاب مقدس لزوماً معرفت‌بخش نیستند، زیرا از یک سو، آیات کتاب مقدس وابسته به دانش‌ها، پیش‌فرض‌ها، حالات روحی روانی و حتی مزاجی پیامبران و شغل و پیشه ایشان است و در نتیجه، به گمان وی، تنها بخشی از آیات کتاب مقدس و گفته‌های پیامبران مانند آموزه‌های اخلاقی و داده‌های تاریخی در کتاب مقدس که از پشتوانه عقلی و علمی برخوردارند، معرفت‌بخشند، وگرنه آیات دیگر کتاب مقدس یا بیانگر احساسات و عواطف و تخیل پیامبران است یا نکاتی را روایت می‌کند که پیامبران متناسب با فهم مردمان و مخاطبان اولیه ارائه کرده‌اند و در نتیجه، برای زمان‌های دیگر اعتبار ندارند یا قوانینی است که حضرت موسی (ع) و جانشینان ایشان برای بنی‌اسرائیل گفته‌اند یا نشان‌دهنده فهم و گرایش‌های نسخه‌برداران و نویسندگان کتاب مقدس پس از گذشت قرن‌ها از وفات حضرت موسی (ع) بوده است یا گرایش‌های دینی و سیاسی گردآورندگان و شوراهایی را نشان می‌دهند که درصدد بودند تا از میان انبوهی از نوشته‌های در دست، متون مقدس را ساماندهی کنند و

تعدادی از این نوشته‌ها را رسمیت بخشند یا ... بنابراین، به گمان اسپینوزا، درون‌مایه اصلی کتاب مقدس تنها در آموزه‌های اخلاقی کتاب مقدس است که با نور طبیعی عقل قابل درک است و گزاره‌های دیگر در کتاب مقدس نمی‌تواند معرفتی درباره جهان یا حتی خدا به انسان بدهند و در نتیجه، در سعادت اخروی انسان نیز نقشی ندارند.

۳.۴. روش

«روش» در نظریه هرمنوتیکی اسپینوزا نیز راه دستیابی به مراد جدی مؤلف است. دیوید ساوان (۱۹۱۶-۱۹۹۰)^۱ معتقد است که اگرچه، با تکیه بر نامه‌ها و حتی فراهایی از کتاب/اخلاق می‌توان فهمید که اسپینوزا از علوم تجربی زمانه خود آگاه و حتی صاحب‌نظر بوده است، ولی در این حوزه نظریه‌پرداز محسوب نمی‌شده است. اما وی در ارائه نظریه هرمنوتیکی از کتاب مقدس پیشگام بوده و با تکیه بر روش علوم تجربی، اصولی را در این حوزه بنیان گذاشته است. به همین سبب، وی در این بخش تجربه‌گراست، زیرا مانند روش علوم تجربی طبق روشی که بیکن پایه‌گذاری کرده بود، بر جمع‌آوری اطلاعات و داده‌ها درباره تاریخ واژه‌ها و دستور زبان عبری تأکید می‌کرد (Savan, 1986: 95-99). وی علاوه بر توصیه به آشنایی کامل به زبان اصلی متن مقدس، بر این باور است که باید سه گام اساسی زیر را پیمود تا بتوان به فهم آیات کتاب مقدس دست یافت که بدان‌ها اشاره می‌کنیم. به باور وی، ابتدا باید در کتاب مقدس اساسی‌ترین آموزه‌ها را یافت و دیگر آموزه‌ها را ذیل آن آموزه‌ها فهمید. به نظر وی، اساسی‌ترین آموزه‌ای که همه پیامبران در همه زمان‌ها و در جوامع مختلف و با فرهنگ‌های متفاوت با صراحت هرچه تمام‌تر به آن اذعان داشته‌اند، آموزه وجود خدای عالم و قادر و حکیمی است که به بندگان خود لطف دارد و کسانی را دوست می‌دارد که خدا و همسایگان‌شان را همچون خود دوست داشته باشند. وی بر این نظر است که دغدغه کتاب مقدس بیان آموزه‌هایی مانند چگونگی سرشت خداوند نبوده است، و گرنه شاهد اختلاف بسیار زیاد انبیا در این زمینه نبودیم. به گمان وی، ریشه اختلافات انبیا هم این است که آنان بر قوه تخیل خود تکیه داشتند

نه یقین ریاضی و فلسفی که بر تعاریف روشن و بدیهی و استدلال استوار است. از این رو تصور انبیا از خدا مانند میکاه که خدا را نشسته می‌بیند یا دانیال که خدا را پیرمردی با لباس سپید و حزقیال که خدا را آتش و همراهان عیسی که خدا را به شکل کبوتر می‌دیدند، به شدت متأثر از شکل زندگی و تجربه زیسته‌شان است (Spinoza, 2007: 26). گویی تنها رسالت کتاب مقدس این بوده است که با اشاره به وجود چنین موجود متعالی‌ای تأکید کند که اطاعت او در نوع دوستی نهفته است (Spinoza, 2007: 103).

اسپینوزا بر این باور است که در گام بعد باید به آموزه‌های خاص تری توجه کرد که ناظر بر زندگی روزمره مردم است. وی معتقد است که این نوع آموزه‌ها اغلب دارای ابهام‌اند و نمی‌توان معنای آن را با صراحت درک کرد. از این رو این‌گونه موارد را باید به آموزه‌های اساسی‌تر ارجاع داد و در واقع موارد مبهم و چندپهلوی را با تکیه بر اصول عام کتاب آسمانی تبیین کرد (Spinoza, 2007: 103) و اگر تناقضی میان آنها دیدیم، باید به تاریخ نگارش آنها توجه کرد تا بتوان تفسیر درستی از آنها ارائه کرد (Spinoza, 2007: 106). اسپینوزا معتقد است که در جای‌جای کتاب مقدس با آیاتی مواجه می‌شویم که دارای ابهام‌اند که باید با تکیه بر آموزه‌های اساسی در متن مقدس از آنها رفع ابهام کرد، ولی بر این نکته تأکید می‌کند که همواره نمی‌توان به معنایی ظاهری دست یافت و گاهی باید آن را مسکوت گذاشت و از گمانه‌زنی یا اعمال پیش‌دانسته‌های خود به آن خودداری کرد تا دچار انحراف و خرافه‌های دینی نشود.

در گام نهایی وی با اشاره به آیاتی در کتاب مقدس مانند مسئله چستی خدا یا زندگی پس از مرگ یا سرشت انسان که رنگ و بویی فلسفی دارند، بر این نظر است که این نوع آیات را به راحتی دو دسته آیات قبل نه می‌توان حل و فصل کرد و نه با تکیه بر کلام یک پیامبر کلام پیامبر دیگر را تفسیر کرد، مگر اینکه اثبات کنیم هر دو پیامبر از یک نظام پیش‌دانسته و فروضی یکسان برخوردار بوده‌اند، زیرا این‌گونه آیات برخاسته از قوه تخیل نویسندگان کتاب مقدس یا انبیا و نه بر تعریف‌های روشن و متمایز بوده است. در فهم این‌گونه آیات باید دیدگاهی درباره سرشت نبوت، وحی و معجزات داشته باشیم تا در پرتو

آن به فهم سخنان تک‌تک انبیا نزدیک شویم (Spinoza, 2007, chap. 9). وی درباره این نوع آیات هم تأکید می‌کند که نباید برای فهم آنها به منابعی مانند سنت کاهن بزرگ در فریسیان یا دیدگاه توأم با عصمت پاپ و کلیسا در تفسیر کتاب مقدس یا تکیه بر نظریه‌های فلسفی اتکا کرد و آیات را تفسیر کرد.

۵.۳. ارزیابی

در ارزیابی کلی، می‌توان نظریه هرمنوتیکی اسپینوزا را تقریری جدید از رویکرد هرمنوتیک سنتی شمرد که با تقریرهای دیگر از نظریه‌های هرمنوتیک سنتی فاصله گرفته و تا حدودی به هرمنوتیک مدرن نزدیک شده است. از این رو می‌توان نظریه هرمنوتیکی اسپینوزا را حد فاصل میان هرمنوتیک سنتی و مدرن دانست. از سوی دیگر، به نظر می‌رسد که نظریه هرمنوتیکی اسپینوزا را نمی‌توان از دیدگاه‌های سیاسی او جدا کرد، زیرا تلاش وی در رد مرجعیت‌های گوناگون در تفسیر کتاب مقدس و تأکید بر حجیت فهم افراد از کتاب مقدس به نوعی به کاهش سیطره سیاسی و فردگرایی کمک می‌کرد که از دوران مدرن آغاز شده بود. از این رو نمی‌توان تأثیر دیدگاه‌های سیاسی و اجتماعی وی را بر نظریه هرمنوتیکی او نادیده گرفت (Lang, 1989: 356). در این بخش ابتدا به دشواری‌های فهم کتاب مقدس از دیدگاه وی اشاره می‌کنیم، سپس به ارزیابی نظریه هرمنوتیکی اسپینوزا می‌پردازیم.

۴. دشواری‌های فهم کتاب مقدس از دیدگاه اسپینوزا

اسپینوزا به برخی دشواری‌های نظریه خویش پرداخته و تلاش کرده است تا بدان‌ها پاسخ دهد. وی بر این باور است که میان این دیدگاه وی که در تفسیر کتاب مقدس تنها باید به خود کتاب مقدس و نه چیز دیگر مراجعه کرد، با دیدگاه دیگر وی درباره توجه به شرایط فرهنگی زمان نویسندگان کتاب مقدس در فهم آن ناسازگاری وجود ندارد، زیرا توصیه به عدم دخالت هیچ عامل خارجی در تفسیر متون مقدس به معنای عدم دخالت هیچ مرجع یا پیش‌داوری عقلی یا فلسفی یا علمی در فهم متن مقدس است، اما شرایط فرهنگی زمان نزول وحی یا نگارش کتب مقدس یا دستور زبان عبری و سیر تحول معانی واژگان در

واقع جزئی از خود متن هستند و در نتیجه، برسیدن این شرایط سیاقی چیزی بیرون از مطالعه و فهم متن نیست (Spinoza, 2007: 111).

از بین رفتن زبان عبری باستان و عدم وجود هیچ حرفی برای مصوت‌ها در زبان عبری (Spinoza, 2007: 106-107)، از موانعی است که اسپینوزا از مشکلات تفسیر متن مقدس می‌داند که حل‌نشده به نظر می‌رسد و به باور وی، در چنین مواردی باید سکوت کرد، زیرا پیشگیری از خطا و اشتباه در تفسیر متن مقدس از اهمیت بسیار بیشتری برخوردار است (Levene, 2004: 118). در نهایت، به باور وی، باید کاملاً از سوابق تاریخی و فرازوفرودهای خود کتاب مقدس و چگونگی جمع‌آوری و نگاشتن آن اطلاعات موثقی در درست داشته باشیم و بدانیم این کتاب‌ها در چه زمانی و در چه شرایطی نوشته شده و بعد از نگارش در نسخه‌برداری‌ها چه خطاهای احتمالی رخ داده و نسخ متفاوتی که از این کتب در طول زمان به وجود آمده است، چه تفاوت‌هایی با همدیگر داشته‌اند، زیرا توجه به همه این موارد مفسر را در فهم متن یاری می‌کند، به خصوص اگر متن پر از مطالب عجیب و غریب، فهم‌ناشدنی و باورنکردنی باشد. اسپینوزا بر این باور است برای مشکلی همچون از میان رفتن زبان عبری باستان نمی‌توان چاره‌ای جست و این معضل را جبران کرد. اما درباره آموزه‌هایی مانند معجزات و روایات تاریخی و ... که نمی‌توانیم به درستی آنها را فهم کنیم، می‌توان گفت که این آموزه‌ها نقشی در رستگاری و سعادت‌مندی دنیوی و اخروی انسان ایفا نمی‌کنند و عدم دسترسی به فهم درستی از آنها ضرر جبران‌ناپذیری برای انسان ندارد. ولی آموزه‌های اخلاقی کتاب مقدس که برای زندگی انسان در این جهان اهمیت داشته و بیشترین نقش را در رستگاری و سعادت‌مندی دنیوی و اخروی انسان دارند، در دسترس عقل انسان‌ها هستند و به پیچیدگی‌های تفسیری نیازی ندارند. از این رو می‌توان با اطمینان کامل پیام اساسی خدا درباره زیست صالحانه را با تکیه بر همین اندازه از آموزه‌های کتب مقدس بی‌هیچ ابهامی به دست آورد.

۴.۱. معرفت‌بخش نبودن کتاب مقدس

توجه اسپینوزا به تأثیر آگاهی مفسر از زمانه، باورها و دیدگاه‌های نویسندگان متن مقدس در فرایند تفسیر از نکات مثبت نظریه اوست که نظریه وی را به رویکرد هرمنوتیکی مدرن

نزدیک کرده است. اما همان‌طور که بیان شد، وی درباره نویسنده‌گان متن مقدس بر این باور است که لزوماً دیدگاه‌های آنان مطابق با واقع نیست، زیرا نویسندگان کتاب مقدس اولاً و بالذات در صدد انتقال حقایق نبوده‌اند، بلکه در پی بیان تجربه‌های خویش بوده‌اند و تجربه‌های آنان نیز برخلاف روح القدس، متأثر از فرهنگ و باورهای زمانه خویش است. اولاً اگرچه این دیدگاه وی درست است که دغدغه اساسی نویسندگان کتاب مقدس بیان تجربه‌های خویش برای هدایت انسان‌ها بوده است، ولی نکته اساسی این است که بیان تجربه‌های آنان مستلزم بیان حقایقی درباره عالم است. از این رو نمی‌توان گفت نویسندگان کتاب مقدس حقایقی را بیان نکرده‌اند، ثانیاً اگرچه تأثیر فرهنگ و باورهای زمانه خویش بر تجربه‌های نویسندگان متن مقدس و بیان آنها طبیعی است، زیرا نباید دیدگاه‌های آنان با فرهنگ و باورهای مخاطبان زمان خویش ناسازگار باشد، وگرنه مخاطبان اولیه سخنان وی را نمی‌پذیرند، ولی نمی‌توان از آن نتیجه گرفت که دیدگاه آنان مطابق با واقع نیست، بلکه باید گفت که آنان مطالب مطابق با واقع خویش را با لباس فرهنگ و باورهای زمانه بیان کرده‌اند و در زمان‌های دیگر باید به تعبیر، رودلف بولتمان^۱ (۱۸۸۴-۱۹۷۶) از آنها اسطوره‌زدایی کرد (Bultman, 1958: 35). به بیان دیگر، باید با تفکیک درون‌مایه اساسی دیدگاه نویسندگان و قالب بیان آنها گفت که درون‌مایه دیدگاه نویسندگان کتاب مقدس مطابق با واقع است و قالب بیان آنها رنگ و بوی فرهنگ و باورهای زمانه آنان را دارد که در زمان‌های دیگر چه‌بسا تغییر پیدا کرده است، زیرا اگر بپذیریم که درون‌مایه دیدگاه‌های نویسندگان کتاب مقدس توأم با خطا و اشتباهات اساسی است، نمی‌توان به آنان اطمینان کرد. از این رو اگر نتوان از معرفت‌بخشی کتاب مقدس دفاع کرد، برخلاف نظر اسپینوزا به سادگی نمی‌توان پذیرفت که مؤمنان یهودی و مسیحی هدایت‌گری آن را هم بپذیرند.

۲.۴. توصیه‌ای ناممکن و نامطلوب

تفسیرهای ناروای مفسران کتاب مقدس در روزگار اسپینوزا موجب شده بود تا وی به

مفسران کتاب مقدس توصیه کند تا پیش فرض‌ها، علایق و باورهای علمی و فلسفی خویش را کنار بگذارند. از این رو اگر دیدگاه وی را این گونه بفهمیم که مفسران به‌رغم توجه به تفاوت میان معنای آیات و باورهای علمی و فلسفی خویش، نباید بر تفسیر آیات با تکیه بر علایق و باورهای علمی و فلسفی خویش اصرار کنند، سخن قابل دفاعی است و یکی از معانی تفسیر به رأی است که شیوه‌ای نادرست است. اما اگر دیدگاه وی را این گونه بفهمیم که مفسر ذهن و ضمیر خویش را از علایق و باورهای علمی و فلسفی خویش پاک کند، توصیه‌ای نشدنی است، زیرا مفسر با تکیه بر این داشته‌ها قابلیت پیدا می‌کند تا متن مقدس را تفسیر کند، وگرنه با فرد بی‌سواد تفاوت چندانی ندارد. از این رو این توصیه اسپینوزا را که مفسر باورها و پیش فرض‌های خویش را کنار بگذارد، نمی‌توان پذیرفت. اگرچه هرمنوتیک پست مدرن لوازم غیرقابل دفاعی مانند نسبیت در فهم، عدم تعیین معنای متن دارد، ولی توجه آن به نقش پیش فرض‌های مفسر در فرایند تفسیر را نمی‌توان نادیده گرفت.

۳.۴. ناموجه بودن اعمال اصل بستار معرفتی در فهم کتاب مقدس

اسپینوزا با مقایسه کتاب مقدس با طبیعت بر این باور بود که در تفسیر کتاب مقدس نیز از اصل بستار معرفتی استفاده کرد. به نظر می‌رسد که اعمال اصل بستار معرفتی در تفسیر کتاب مقدس از جنبه‌های گوناگون نادرست است، زیرا اولاً بر فرض پذیرش اصل بستار فیزیکی در طبیعت، در وابستگی فهم کتاب مقدس به عوامل و مؤلفه‌های بیرونی نمی‌توان تردید کرد و اعمال اصل بستار معرفتی به نتایج غیرقابل دفاعی مانند مسکوت گذاشتن فهم برخی آیات یا تأکید بر اینکه نباید از معنای ظاهری آیات دست بکشیم، مگر آنکه در خود متن شواهد و قرائنی را بیابیم که بتوانیم از آن دست برداریم یا حتی آیات را بیانگر تجربه‌های نویسندگان کتاب مقدس بدانیم که لزوماً معرفت‌بخش هم نیستند، خواهد انجامید؛ ثانیاً حتی اگر دیدگاه وی در این زمینه را بپذیریم که آیات کتاب مقدس بیانگر تجربه‌های نویسندگان کتاب مقدس و نه بیان حقایق است، نمی‌توان برای دستیابی به فهم آنان تنها به متن مقدس اکتفا کرد، بلکه باید به فرهنگ زمانه و باورهای نویسندگان کتاب مقدس هم نگاه کرد و توجیه وی که شرایط فرهنگی جزئی از خود متن است، واقعیت را تغییر نمی‌دهد.

۴.۴. تحویل کتاب مقدس به آموزه‌های خاص

اگرچه دیدگاه اسپینوزا درباره نقش روش فهم متن مقدس دارای نکات شایان توجهی مانند پیدا کردن اساسی‌ترین آموزه در کتاب مقدس و تفسیر دیگر آموزه‌ها با تکیه بدان است، اولاً دستیابی به این آموزه اساسی بسیار دشوار است و برخلاف دیدگاه وی، متأثر از علایق، باورها و تجربه‌های مفسر است؛ ثانیاً توجه به برخی آموزه‌های کتاب مقدس به تحویل دین به آموزه یا آموزه‌های خاص خواهد انجامید که مستلزم نادیده گرفتن بسیاری از آموزه‌ها خواهد بود یا دست‌کم، مستلزم بی‌توجهی به جایگاه اساسی آنها خواهد شد. برای مثال دیدگاه وی درباره آموزه اساسی کتاب مقدس این است که خدای عالم و قادر و حکیمی وجود دارد که به بندگان خود لطف دارد و کسانی را دوست می‌دارد که خدا و همسایگانشان را همچون خود دوست داشته باشند؛ به‌رغم اهمیت اساسی آن، سبب شده است تا وی به بخش قابل توجهی از تعالیم کتاب مقدس توجه نکند؛ ثالثاً روش وی مستلزم انکار معنای صریح یا نص در آیات کتاب مقدس است، یعنی آیات یا ظاهری‌اند یا دارای ابهام و مجمل‌اند؛ رابعاً درباره دیدگاه وی درباره آیاتی که رنگ و بوی فلسفی دارند نیز می‌توان گفت علاوه بر اینکه تشخیص این نوع آیات بسیار دشوار است، به‌نظر می‌رسد این آیات بیانگر حقایقی درباره هستی‌اند و نمی‌توان به‌راحتی درباره آنها سکوت کرد. در واقع، اسپینوزا، به بهانه دوری از تفاسیر ناروا از کتاب مقدس، سطح انتظارات خویش از کتاب مقدس را تا حد هدایت‌گری اخلاقی کاهش داده است. اگرچه دغدغه وی مهم است، تقلیل انتظار از کتاب مقدس به هدایت‌گری اخلاقی هم قابل دفاع نیست. اگرچه بیان وی در مورد اتخاذ نوعی دیدگاه درباره سرشت نبوت، معجزه و... برای فهم این آیات درست است، دیدگاه وی درباره نبوت که آیات کتاب مقدس را محصول قوه تخیل نویسندگان کتاب مقدس می‌داند، به تبیین بیشتری نیاز دارد.

۴.۵. نیاز آموزه‌های اخلاقی به تبیین

اسپینوزا به‌رغم دقت و وسواس درباره دیگر آموزه‌های کتاب مقدس به‌سادگی از کنار آموزه‌های اخلاقی گذشته است و بر این باور است که آموزه‌های اخلاقی کتاب مقدس

چنان روشن و واضح اند که با تکیه بدان‌ها می‌توان به رستگاری رسید، اگرچه آموزه‌های اخلاقی در رستگاری انسان مؤثرند، چندان هم روشن نیستند و اختلاف‌نظرهای جدی درباره آنها وجود دارد و بدون تکیه بر یک نظریه اخلاقی نمی‌توان اخلاقی بودن برخی رفتارهای فردی و اجتماعی را تشخیص داد و درباره رفتار دیگران داوری کرد.

۴.۶. عدم تقید به نظریه هرمنوتیکی خویش

اگرچه در این مقاله به‌طور مستقل به تفسیرهای اسپینوزا از متن مقدس نپرداخته‌ایم، زیرا ناظر بر نظریه هرمنوتیکی وی بوده‌ایم. اما گوتلیب، این انتقاد را به اسپینوزا وارد کرده که وی در تفسیر کتاب مقدس به روشی که در فصل هفتم رساله ارائه داده، پایبند نبوده است و در تفسیرهای خویش از کتاب مقدس از سه روش ۱. نقد تاریخی، ۲. تلفیق مسائل فلسفی و گزاره‌های کتاب مقدس و ۳. اعتبار این رویکرد که برداشت هر کس از کتاب مقدس به‌گونه‌ای باید باشد که به پارسایی بیشتر انسان منجر شود، استفاده کرده است (Gottlieb, 2007: 306,315).

۵. نتیجه

نظریه هرمنوتیکی اسپینوزا به‌رغم بیان نکات درخور توجهی درباره فهم کتاب مقدس، در مجموع قابل دفاع به‌نظر نمی‌رسد، زیرا اولاً نظریه وی بر پیش‌فرض‌هایی مانند ناواقع‌گرایی بیشتر آیات کتاب مقدس یا شباه آنها به‌جز آیات اخلاقی استوار است که قابل دفاع به‌نظر نمی‌رسد، زیرا این دیدگاه مستلزم این است که آیات کتاب مقدس درباره موضوعاتی مانند خدا، روز جزا یا بهشت و دوزخ معرفت‌بخش نباشند و در نتیجه، کتاب مقدس نقش یک رمان خوب در زندگی مؤمنان را پیدا می‌کند. اما، انتظار مؤمنان از کتاب مقدس این است که دست‌کم، در موارد مذکور معرفت درستی به آنان ارائه دهد یا به تعبیر دیگر، باورهای نویسندگان متن مقدس بیانگر داده‌هایی درباره واقعیت باشد، ثانیاً وی برخلاف نظریه هرمنوتیکی خویش، تحت تأثیر دیدگاه‌های فلسفی‌اش، کتاب مقدس را همچون پدیده‌ای طبیعی و در شمار کتب بشری قرار داده و تفسیرهایی کاملاً طبیعت‌گرایانه ارائه کرده که به تحویل متون مقدس به آموزه‌های اخلاقی منجر شده است.

کتابنامه

– کتاب مقدس.

۱. ابن میمون، موسی (بی تا). *دلالة الحائرین*، ویراست دکتر آتابای، قاهره: مکتبه الثقافه الدینیة.

۲. حسنی، حمیدرضا (۱۳۸۹). عوامل فهم متن در دانش هرمنوتیک و علم اصول استنباط از دیدگاه پل ریکور و محقق اصفهانی، تهران: هرمس.

۳. کاپلستون، فردریک چارلز (۱۳۹۱). *تاریخ فلسفه*، ج ۲، ترجمه ابراهیم دادجو، تهران: علمی فرهنگی.

4. The Bible
5. Brown, Norman O. (1986). "Philosophy and Prophecy: Spinoza's Hermenutics", *Political Theory* (Sage) 14, pp.195-213.
6. Bultman, R. (1958). *Jesus Christ and Mythology*, New York: Charles Scribner's Sons.
7. Curley, Edwin (1994). "Notes On a Neglected Masterpiece: Spinoza and The Sience Of Hermenutics", In *Spinoza: The Enduring Questions*, by Graeme Hunter, Toronto: Toronto University Press.
8. Copleston, Frederick Charles (2008). *A History of Philosophy*, Translated by Ebrahim Dadjo, Tehran, Elmi-Farhangi Press. (in Persian)
9. Diamond, James Arthur (2011). "Maimonides, Spinoza, and Buber Read the Hebrew Bible: The Hermeneutical Keys of Divine "Fire" and "Spirit" (Ruach) ", *The Journal of Religion* (The University of Chicago Press) 91 pp. 320-343. <http://www.jstor.org/stable/10.1086/659772>.
10. Gottlieb, Michah (2007). "Spinoza's Method of Biblical Interpretation Riconsidered", *Jewish Studies Quarterly* (Mohr Siebeck GmbH & Co. KG) 14, pp.286-317.
11. Hassani, Hamid Reza (2010). *Elements of Text Understanding in Hermeneutics and U'sul Science from View Point of Poul Ricœur and Mohaghegh-e-Isfahani*, Tehran, Hermes Press. (in Persian).
12. Lang, Berel (1989). "The Politics of Interpretation: Spinoza's Modernist Turn", *The Review of Metaphysics* (Philosophy Education Society Inc.) 43, pp.327-356.
13. Levene, Nancy K. (2004). *Spinoza's Revelation*, Cambridge: Cambridge University Press.
14. Mantzavinos, C. (2005). *Naturalistic Hermeneutics*, Translated by Darrel Arnold. Cambridge University.
15. Maimonides, (?), *The Guidance of Perplexed*, Edited by Dr. Atabay, Cario, Maktabato Al-Thaghafa Al-diniah (in Arabic).

16. Palmer, E. Richard (1969). *Hermeneutics, Interpretation Theory in Schleiermacher*, Northwestern University Press.
17. Rudavsky, Tamar (2001). "Galileo and Spinoza: Heroes, Heretics, and Hermeneutics", *History of Ideas* (University of Pennsylvania Press) 611-631.
18. Savan, David (1986). "Spinoza: Scientist and Theorist of Scientific Method", In *Spinoza and the sciences*, by MARJORIE GRENE. Dordrecht: D. Reidel Publishing Company.
19. Schmidt, Lawrence K. (2010). *Understanding Hermeneutics*, UK: Ashford Colour Press Ltd.
20. Spinoza, Benedict (2009). *Ethics*, Translated by R.H.M. Elwes. Floating Press.
- 21.—(2007). *Theological Political Treatise*. Edited by Jonathan Israel. Translated by Michael Silverthorne and Jonathan Israel. Cambridge: Cambridge Press.
22. Wolfson, Harry Austryn (1934). *The Philosophy of Spinoza*, 2 Vols. Cambridge: Harvard University Press.